روزنامه اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی

همشهری

دوشنبه ۷ آذر ۱۴۰۱ ■ سال سی‌ام ■ شماره ۸۶۵۰

تولید؛ دانش بنیان، اشتغال آفرین

■ حضرت امیر المؤمنین علی ع:
بر تو باد به استفاده از حلال و نیکی کردن به خانواده و به یاد خدابودن در همه‌حال

■ اذان ظهر: ۱۱:۵۲ ■ غروب آفتاب: ۱۶:۵۲
■ اذان مغرب: ۱۷:۱۱ ■ نیمه شب شرعی: ۲۳:۰۸
■ اذان صبح فردا: ۵:۲۵ ■ طلوع آفتاب فردا: ۶:۵۴

صفحه آخر

روزگاری‌ست که سودای بُتان، دینِ من است
غمِ این کار، نشاطِ دلِ غمگینِ من است
حافظ

■ صاحب امتیاز: مؤسسه همشهری
■ مدیرمسئول: عبدا... گنجی
■ سردبیر: دانیال معمار

■ پذیرش آگهی: ■ تلفن: ۸۴۳۲۱۰۰۰

■ توزیع و اشتراک: موسسه نشرگستر امروز نوین ■ تلفن: ۶۱۹۳۳۰۰۰

■ چاپ: همشهری ■ تلفن: ۴۸۰۷۵۰۰۰

■ دفتر مرکزی: تهران، خیابان ولیعصر (عج)، کوچه شهید سیدکمال قریشی، شماره ۱۴
■ کدپستی ۴۵۹۵۶-۱۹۶۶۶ ■ تهران، صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۵۴۴۶
■ تلفن: ۲۳۰۲۳۰۰۰، نمابر: ۲۲۰۴۶۰۶۷

■ همشهری: www.hamshahrionline.ir
■ سایت روزنامه: newspaper.hamshahrionline.ir

گرینویچ

دوچرخه‌سواری تا فوتبال

جام جهانی یکی از بزرگ‌ترین رویدادهای ورزشی دنیاست و خیلی‌ها هر طور که باشد خودشان را به این رقابت‌ها که امسال در قطر برگزار می‌شود، می‌رسانند. با این حال، به ندرت پیش می‌آید که کسی برای دیدن بازی‌ها، ۷هزار کیلومتر رکاب بزند. مهدی بالسیما و گابریل مارتین که ۲ دوست فرانسوی هستند، برای دیدن بازی‌های تیم ملی کشورشان، ۳ ماه تمام رکاب زدند و رکوردی را به نام خودشان ثبت کردند. این دو ماجراجو، کارفرمای خودشان هستند و برای رسیدن به جام جهانی، ۳ماه کسب و کارشان را تعطیل کردند. آنها سفرشان را از استادیوم ملی در پاریس شروع و به‌صورت میانگین، روزانه ۱۱۵کیلومتر رکاب زدند؛ البته هر وقت که لازم بوده، یکی، دو روز هم استراحت داشتند. به محض ورود به دوحه، آنها مهمان فدراسیون فوتبال فرانسه شدند و دیدیه دشان، سرمربی تیم ملی فرانسه، به آنها لباس تیم را هدیه داده است. این دو، در این مسیر از ۱۳کشور عبور کردند.

جشن سالانه میمون‌ها

میمون‌ها در بخش‌هایی از آسیا، زندگی متفاوتی دارند و می‌توان مدعی شد که خوش‌شانس‌ترین حیوانات در این مناطق هستند. آنها در هند جایگاهی فراانسانی دارند و در تایلند، یک جشن سالانه که تا می‌توانند در آن خوش می‌گذرانند. این جشن در مرکز این کشور، در ایالتی برگزار می‌شود که نمادش میمون است. در مراسم امسال، انواع غذاهای محبوب میمون‌ها در کنار جاده گذاشته شد تا این حیوانات از جشن لذت ببرند. همزمان با جمع شدن میمون‌ها، مردم محلی و توریست‌ها هم به خیابان‌ها آمدند تا جشن میمون‌ها را از نزدیک ببینند. محل اصلی این جشن، یک معبد است. این جشن، منتقدانی هم دارد که می‌گویند این ریخت و پاش برای میمون‌ها اسراف محض است، اما مقامات می‌گویند که این جشن، به یک رویداد مهم گردشگری تبدیل شده و درآمد زیادی برای مردم محلی دارد.

رمزگشایی نامه ۵۰۰ساله

حتی ترسناک‌ترین حاکمان تاریخ هم ترس‌ها و نگرانی‌هایی داشته‌اند و برای پنهان کردن آنها، دست به ابتکارات پیچیده می‌زده‌اند. در یک مورد، نامه رمزی یکی از قدرتمندترین فرمانروایان اروپا، ۵قرن بعد از نگارش آن، توسط دانشمندان فرانسوی کشف رمز شده است. این نامه را شارل پنجم امپراتور مقدس رم در سال ۱۵۴۷ به یکی از نزدیکانش در فرانسه نوشته و در آن را درباره خطر ترور خود توسط یک مزدور ایتالیایی نوشته است. حدود ۱۰ سال پیش، یک خطاط فرانسوی در یک مهمانی شایعاتی درباره وجود این نامه شنید و بعد از جست‌وجو، آن در زیرزمین کتابخانه شهر نانسی پیدا کرد. او متوجه شد که نامه ۳ صفحه‌ای، با ۱۲۰حرف رمزی نوشته شده و گمان می‌کرد طی چند روز، آن را کشف رمز می‌کند. اما حدود ۹سال زمان برد تا تیمی از دانشمندان، این نامه را کشف رمز کنند. البته آنها خوش‌شانس بودند چون به توصیه یک مورخ، به دیگر نامه‌های رمزی همین فرمانروا که قبلا توسط گیرندگانش کشف رمز و بایگانی شده بودند مراجعه کردند و احتمالا سال‌ها در روند کشف رمز جلو افتادند. جالب است که این نامه، از حرف «E» که رایج‌ترین حرف در زبان فرانسوی در آن دوره و دوره معاصر است به‌ندرت استفاده شده و همین، پیچیدگی رمز آن را نشان می‌دهد.

سیاره ذخیره زمین

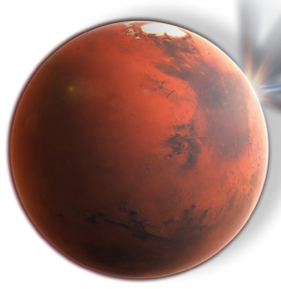

هیچ جرم فرااتمسفری در آسمان، همچون مریخ با ما رابطه‌ای این چنین نزدیک اما در عین حال دور نداشته است. مریخ، همیشه هر وقت که بشر خواسته فراتر از زمین را نام ببرد و به‌دنبال حیاتی مشابه همین سیاره خودمان بگردد، نخستین گزینه بوده است. و در عین حال، وقتی که پای بیگانگی و دور بودن از بشر و زمین مطرح بوده است هم سریع برچسب مریخی بودن را برداشته‌ایم و روی هر پدیده غریبی زده‌ایم. بشر تلسکوپ‌هایی را به آسمان فرستاده که نه فقط وجود دورترین کهکشان‌ها را ثابت کرده، که از آنها عکس هم گرفته اما هیچ‌کدام از آنها نتوانسته جای مریخ را به‌عنوان نماد دور بودن و بیگانه بودن از زمین و انسان را بگیرد. شاید یک دلیل این پیوند عمیق این است که بشر هزاران سال، با چشم غیرمسلح آن نقطه درخشان سرخ را دیده و درباره آن خیال‌پردازی کرده. ما چنان رابطه‌ای با مریخ داریم که امروز، روز جهانی سیاره سرخ است. رابطه ما با مریخ اما از صرف دیدن آن، سال‌هاست عبور کرده و برخی مریخ‌نوردهای روباتیک، به‌عنوان نماینده ما بر سطح این سیاره فرود آمده‌اند. فرود آنها، این گمانه را که می‌توانیم از سیاره سرخ به‌عنوان جایگزین کره زمین برای سکونت استفاده کنیم، تقویت کرده و حالا نماد دوری و بیگانگی، به گزینه‌ای منطقی برای صدور بین کره‌ای حیات تبدیل شده است. مریخ در مداری دور خورشید می‌گردد که نزدیک به مدار ماست. حتی دانشمندان به کشف حیات بومی این کره هم امیدوارند و گفته می‌شود با کمی جست‌وجو، در آن آب هم پیدا خواهد شد. همه اینها امیدواری به تبدیل مریخ به سکونتگاه دوم بشر را افزایش داده و حتی شرکت اسپیس ایکس متعلق به ایلان ماسک، برنامه‌ای برای اعزام انسان به مریخ دارد. اما کار اینقدر هم ساده نیست. مسئله اول این است که ما به فناوری‌هایی نیاز داریم که ما را به آنجا برسانند؛ نزدیک‌ترین فاصله مریخ با زمین، ۵۵میلیون کیلومتر است، آن هم وقتی که این دو در مدار گردی در کمترین فاصله از هم قرار دارند. با این فرض که فناوری‌های بسیار مدرن که نیازی به سوخت‌های معمول امروزی ندارند ما را به مریخ می‌رسانند، مسئله بدن انسان در این سیاره موضوعیت پیدا می‌کند. ما میلیون‌ها سال روی زمین زندگی کرده‌ایم و به جاذبه و محیط زیست آن خو گرفته‌ایم. انتقال به مریخ، و ماه‌ها و احتمالا سال‌ها زندگی در محیط های بسته، می‌تواند اثراتی بر بدن انسان بگذارد که قبلا مشابهش را ندیده‌ایم. علاوه بر مسئله فرود در مریخ که از نظر فنی و پیچیدگی بی‌همتاست، محیط خشن سطح کره مریخ و به‌خصوص توفان‌های معروف آن تهدیدی برای حضور انسان‌ها در این کره است. این توفان‌ها نه‌تنها می‌تواند دید و ارتباطات رادیویی را مختل کند، که می‌تواند سایه‌ای بر کره زمین بیندازد و بهره از انرژی خورشیدی را به صفر برساند، که خود این هم یعنی فاجعه. با همه اینها، گفته می‌شود بشر در میانه دهه ۳۰ به مریخ سفر خواهد کرد. این یعنی بعد از هزاران سال دیدن، بشر بالاخره می‌تواند به این جرم سرخ، دست هم بزند.

اول آخر

گریه بید... ■ عکس: حوا احمدی

تقویم/رویداد

آب روی آتش

آمده بودند، همان روز اول جنگ، جنگنده‌هایشان را فرستاده بودند و تمام بوشهر و پایگاه‌های دریایی و هوایی ایران در خلیج‌فارس را بمباران کرده بودند. نیروی دریایی‌شان هم تنگه هرمز را پاتوق کرده بود. روزهای اول جنگ بود و چاره کار تشکیل «ستاد جنگ دریایی» ارتش تصمیم گرفته بود بعثی‌ها را یک گوشتمالی حسابی بدهد؛ موشک جواب موشک.

جلسه که تشکیل شد، روی اجرای یک عملیات به نتیجه رسیدند که با تاکتیک‌های جنگی روز دنیا زیاد نمی‌شد روی موفقیت آن حساب کرد. قرار شد خلبانان پایگاه ششم شکاری بوشهر بزنند به خاک عراق و بندر ام‌القصر. اسکله‌های البکر و الامیه را به‌عنوان گلوگاه‌های نفتی عراق بزنند و برگردند. ناوچه پیکان هم طبق برنامه باید می‌زد به دریا و ناوچه‌های دشمن را نابود می‌کرد. نیمه شب ۷آذرماه ۱۳۵۹، عملیات شروع شد. شروع کار هم با اعجوبه‌های خلبانی جنگ بود؛ عباس دوران، حسین خلعتبری، سیدعلیرضا یاسینی و حسن طالب. تا عراقی‌ها به‌خودشان بیایند، ۲ناوچه و ۴ناو «اوزا»شان رفته بود ته آب. عراقی‌ها آنقدر دستپاچه شده بودند که راه به راه موشک و ناوچه فرستادند اما یک ناوچه بود که مثل یک شکارچی کهنه‌کار، یکی یکی شکارشان می‌کرد. فرمانده ناوچه پیکان با بی‌سیم به خلبان‌ها گرا می‌داد و هواپیماها ماموریت را انجام می‌دادند. ناوچه پیکان یک ناوچه اژدرافکن، ۲تا هلی‌کوپتر و یک جنگنده میگ را هم فرستاد زیر آب.

مرحله آخر عملیات، پیشروی بود و زدن سیلی آخر. نیروها به آخرین منطقه شمال خلیج‌فارس -یعنی خور عبدالله در سواحل و مرز دریایی عراق- رسیدند. عملیات ۱۲ساعته تمام شد. هر چند موقع برگشت، عراقی‌ها ناوچه پیکان را زدند و فرمانده شجاع و سربازانش را شهید کردند، اما تا آخر جنگ، اسم «مروارید» که می‌آمد، تن عراقی‌ها می‌لرزید. معجزه اتفاق افتاده بود؛ ۷۰درصد نیروی دریای عراق توی این عملیات نابود شد.

جهان روز

نمایش نخستین زورو در سینما

تصویر ابدی دادخواهی

این بازی مشترک نسل ما بود؛ همین که مثل آملی (آدری تاتو در فیلم آملی پولین) نوار سیاهی از چادر مادرمان درست می‌کردیم با ۲جای خالی به نشانه جای چشم و دیدن، بعد می‌بستیمش به چشم و چوبی، ترکه‌ای، چیزی دست می‌گرفتیم که مثلا شمشیرمان بود و با آن حرف Z را روی دیوار یا زمین می‌کشیدیم و از طرف بزرگ‌ترها دعوا می‌شدیم و چوب و نقاب سیاهمان توقیف می‌شد و باز دوباره فردا همین بازی را از سر می‌گرفتیم.

داستان دن دیه‌گو دلاوگا -اشراف‌زاده‌ای که دلش با فقرا بود- نخستین‌بار در سال ۱۹۱۹توسط جانسون مک‌کولی (کمیک‌نویس آمریکایی) تعریف شد و ۲۸نوامبر ۱۹۲۰توسط داگلاس فربنکس (ستاره سینمای صامت) روی پرده جان گرفت و از آن سال تا به حال زورو اسطوره مانده است؛ طوری که نویسنده منزوی و روشنفکری مثل ایزابل آلنده ۴ماه از عمرش را گذاشت برای یادگیری شمشیر تا بتواند هجدهمین روایت از داستان این شمشیرزن افسانه‌ای را بازنویسی کند.

دن دیه‌گو، که شب‌ها به هیأتی کاملا متفاوت با روزش درمی‌آید، یک قرنی است که در کالیفرنیای دهه ۱۷۹۰زندگی می‌کند؛ یعنی وقتی که این قسمت از آمریکای امروزی متعلق به مکزیک بوده و خود مکزیک هم مستعمره اسپانیا. دن دیه‌گو، اصلیتی اندلسی دارد، یک برادرخوانده کوچک دارد به اسم برنارد (که در بعضی نسخه‌ها تبدیل به نوکر لال و وفادار او شد)، یک اسب‌سیاه به اسم تورنادو و نامزدی به اسم لولیتا پولیدو. او با فرماندار کالیفرنیا، پدرو فاگس (که این یکی، شخصیتی واقعی در تاریخ است) مبارزه می‌کند و به شیوه رابین‌هود، ظاهر می‌شود.

این قصه قدیمی مکزیکی تا به حال ۱۹بار به فیلم و سریال تبدیل شده است و بازیگران زیادی در جلد این عیار اسپانیایی رفته‌اند؛ از آنتونی هاپکینز تا آلن دلون و آنتونیو باندراس (حتی در یک فیلم ساخت ۱۹۴۴، یک زن - لیندا استرلینگ - زورو را بازی کرد)، اما از بین همه زوروهایی که دیده‌ایم، گای ویلیامز برایمان آشناتر است. این بازیگر آمریکایی تنها نقش به‌یادماندنی‌اش را برای همین زورو و در سریال ساخته ۱۹۵۷والت‌دیزنی بازی کرد و تصویر دائمی زورو را در ذهن همه ما ساخت.

فرهنگ و زندگی

یک سوءتفاهم آبکی

چند دهه است که می‌شنویم آب خوردن در روز فواید زیادی دارد و همه این صحبت‌ها هم به یک نسخه واحد ختم می‌شود؛ اینکه روزانه ۸لیوان (که می‌شود معادل ۲لیتر) آب بنوشیم تا سالم بمانیم. نوشیدن ۸لیوان آب در روز حالا دیگر به یک توصیه استاندارد تبدیل شده است اما کسی نمی‌داند که چه‌کسی نخستین بار به این نتیجه رسیده که دقیقا این تعداد لیوان آب می‌تواند ما را از بیماری‌هایی که در اثر کم‌آبی ممکن است به آن مبتلا شویم، نجات دهد. راستش را بخواهید محققان می‌گویند علم هرگز از مصرف ۸لیوان آب در روز به‌عنوان یک دستورالعمل مناسب و ثابت حمایت نکرده است و مقدار زیادی از آب مورد نیاز بدن از غذایی که می‌خوریم تامین می‌شود. به تازگی هم متخصصان در مطالعه‌ای تازه متوجه شده‌اند که نوشیدن ۲لیتر آب در روز برای حفظ سلامتی یک افسانه است و افراد بسته به شغلشان، آب و هوای محل زندگی و جنسیت ممکن است به نوشیدن تا ۶لیتر آب در روز هم نیاز پیدا کنند. این متخصصان هزاران نفر از مردم ۲۶کشور را مورد مطالعه قرار دادند تا بفهمند که به چه مقدار آب نیاز دارند. آنها دریافتند که میانگین روزانه از یک لیتر در روز تا ۶لیتر متغیر است که شامل آب سایر نوشیدنی‌ها مانند چای و قهوه و همچنین آب موجود در غذا می‌شود. اکثر متخصصان تغذیه هم این را قبول دارند که بدن، سطح آب را به خوبی کنترل می‌کند، آنچه را که نیاز ندارد دفع می‌کند و درصورت نیاز به افزایش سطح آب نیز تشنگی تحریک می‌شود. جالب است بدانید که نوشیدن زیاد آب نه‌تنها مفید نیست، بلکه می‌تواند خطرناک هم باشد. اگر کلیه‌ها نتوانند از شر آب اضافی خلاص شوند، محتوای سدیم خون را رقیق می‌کنند و شرایطی به نام «هیپوناترمی» ایجاد می‌کنند که می‌تواند زندگی افراد را به خطر بیندازد.

فراخوان

بی تعارف و تکلف، مثل همین متن کوتاهی که می‌بینید. ما منتظریم تا نوشته‌هایتان درباره مسائل روزمره، مشکلات و دغدغه هایتان را برای ما ارسال کنید. اگر اهل طنز و کاریکاتور و طراحی هم هستید جایتان اینجا محفوظ است. متن یا طرح تان که آماده شد یک تماس با شماره ۲۳۰۲۳۶۳۶ بگیرید تا برای رساندنش به ما، راهنمایی تان کنیم.

باشگاه نویسندگان

دوشنبه

حکایت ذوقی‌شدگان غیرفوتبالی

جواد رسولی
کارشناس رسانه

حکایت درخشانی در دفتر دوم مثنوی معنوی هست که در آن مولانا جلال الدین رومی برایمان داستان یک صوفی را تعریف می‌کند. صوفی مسافر در راه به خانقاهی می‌رسد و شب قصد می‌کند آنجا بماند. خرش را آب و علف می‌دهد و در طویله می‌بندد و به جمع صوفیان می‌رود. صوفیان که فقیر و گرسنه بودند پنهانی خر مسافر را می‌فروشند و غذا و خوردنی می‌خرند و آن شب جشن مفّصلی برپا می‌کنند. صاحب خر را گرامی می‌دارند. خوردنی‌ها را می‌خورند و رقص و سماع آغاز می‌کنند. در آن حال رقص و شور و حال مطرب آهنگی را ضرب می‌گیرد و می‌خواند با دم «خر برفت و خر برفت و خر برفت».

صوفیان با این ترانه گرم می‌شوند و تا صبح رقص و شادی می‌کنند. مسافر نیز به تقلید از آنها ترانه خر برفت را با شور می‌خواند. هنگام صبح همه خداحافظی می‌کنند و صوفی هم بارش را برمی‌دارد و به طویله می‌رود تا به راهش ادامه دهد. اما خر در طویله نبود. از خادم خانقاه می‌پرسد خر من کجاست. خادم می‌گوید صوفیان گرسنه حمله کردند خر را بردند و فروختند. صوفی می‌گوید چرا به من خبر ندادی خادم می‌گوید چندبار آمدم تو را خبر کنم. دیدم تو از همه شادتر هستی و بلندتر از همه می‌خواندی خر برفت و خر برفت. فکر کردم خودت خبر داشتی و می‌دانستی. صوفی گفت: آن غذا لذیذ بود و آن ترانه خوش و زیبا، مرا هم خوش می‌آمد. «عکسِ ذوقِ آن جماعت می‌زدی /وین دلم ز آن عکس، ذوقی می‌شدی».

آنچه در جو ساخته شده علیه تیم ملی ایران در نخستین بازی جام جهانی رخ داد بسیار شبیه همین حکایت مولاناست. گروهی با قصد و نیت کاملا روشن برای آسیب زدن به ملیت ایرانی و روح جمعی ایرانیان هرچه توانستند برای بدنام کردن بازیکنان تیم ملی انجام دادند. کلیپ ساختند و تصاویر ترسناک از آنها تولید کردند و به لباس‌هایشان در عکس‌ها خون پاشیدند و فضایی ساختند که انگار هرآنچه در این دو ماه در ایران رخ داده مقصرش این بچه‌ها هستند. بعد هم همدیگر را تشویق به هم‌رسانی و هشتک و -این قسمتش دیگر باورنکردنی است- خوشحالی برای گل‌های تیم انگلستان کردند. آنچنان فضای عجیبی برای تیم ملی ساختند که همه تمرکز و روحیه آنها را از بین بردند. و بعد بر سر نتیجه‌ای که حاصل شد شادی و خوشحالی کردند. بدون آنکه بفهمند درست شبیه همان صوفی بخت برگشته حکایت مولانا رفتار می‌کنند. در حال شادی و جشن برای امری هستند که نتیجه‌اش تخریب و ویرانی همه آن چیزی است که با رنج و مشقت و همت بسیاری از ایرانیان ازجمله خودشان به‌دست آمده است. تیم ملی مال همه ایرانیان است. کشور ایران متعلق به همه ماست. عکس ذوق آن جماعت هم تاریخ مصرفی دارد و تمام می‌شود.

بوک مارک

مقصر کیست؟

آلکساندر هرتنس

شرح حال همه افرادی که با آنان روبه‌رو می‌شوم به‌شدت مرا به خود مشغول می‌کند. ظاهرا به نظر می‌رسد که زندگی آدم‌های معمولی یکسان است ولی این فقط ظاهر قضیه است؛ در جهان، چیزی بدیع‌تر و متنوع‌تر از شرح حال آدم‌های گمنام وجود ندارد؛ به‌ویژه آنجا که هیچ ایده مشترکی میان دو انسان یافت نشود؛ آنجا که هر جوان، مطابق الگوی خود پیش برود، بدون اندیشه‌های پنهان، هرجا که گذرش افتاد! اگر امکانش وجود داشت، دایره‌المعارفی از زندگینامه‌ها گرد می‌آوردم، به ترتیب الفبا؛ مثلا اول همه کسانی که ریش‌شان را می‌تراشند؛ برای اختصار می‌شد زندگینامه دانشمندان، ادیبان، هنرمندان، جنگاوران برجسته، رجال دولتی و کلا همه افرادی را که گرفتار خیر و صلاح همگانی هستند، کنار گذاشت. زندگی آنان یکنواخت و خسته‌کننده است؛ موفقیت، استعداد، مغضوب واقع‌شدن، تشویق و هلهله، زندگی در اتاق کار یا در بیرون از خانه، مرگ در نیمه راه، فقر در پیری؛ هیچ چیز از خود ندارند و همه‌چیزشان متعلق به زمانه است.

دیالوگ

آسمان زرد کم‌عمق

بهرام توکلی
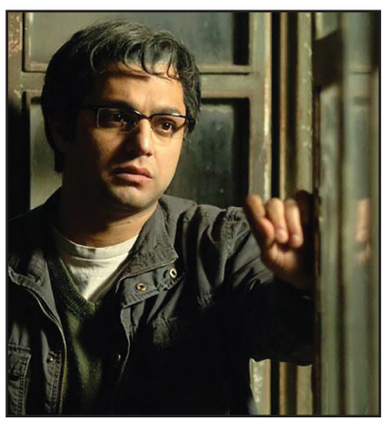
وقتی زنگ زدی، توی مطب روانشناسه بودم. گذاشت صدای تلفنتو بشنوم. بهش گفتی اون روز مسافرت همه‌چی خیلی قشنگ بوده. فکر کردی کاش همه‌چی همون قد قشنگ بمونه. دلت می‌خواست همه‌چی همون‌قد قشنگ تموم بشه! من ازت می‌ترسم غزل؛ می‌ترسم اون‌روز، فرمون رو عمدا پیچونده باشی...